

نقش رهبری منطق الطیر عطار نیشابوری

دکتر سیدحسن سادات ناصری

او داشته‌ام، جز مختصری، بدان همه نیازی نبود؛ الا که از یادکرد کتاب «عطار» از: استاد «احمد ناجی القیسی» که به زبان تازی نگارش یافته است، ناگیرم؛ هرچند در این نوشته بدان مراجعه‌ی نداشته‌ام.

باید گفت که از دیرباز در باب آثار «عطار» نیز مانند احوال او بی‌دقتی‌های بسیار شده است. در «مجالس المؤمنین» این سه بیت درباره «عطار» آمده است، که ظاهراً «قاضی نورالله شوشتری» مؤلف آن کتاب، خود سروده:

همان خریطه کش داروی فنا عطار

که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین

مقابل عدد سوره کلام نوشت

سفینه‌های عزیز و کتابهای گرین

جنون زجذبه‌ها و دیده در سلوک خرد

خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین.

شماره آثار «عطار» با اندازه سوره‌های «قرآن مجید»، یعنی ۱۱۴ کتاب بوده است. و این نکته را مؤلفان: «روضات الجنات» و «ریاض العارفین» و «بستان السیاحه» و «آثار عجم» نیز تکرار کرده‌اند و مرحوم «هدایت» با آنکه در «ریاض العارفین» تعداد آثار او را ۱۱۴ نوشته در «مجمع الفصحا» این شماره را به ۱۹۰ رسانیده است و از آنجا که بعضی مدت زندگانی او را نیز ۱۱۴ سال نوشته‌اند، پیداست که هر دو رقم بر ساخته است و ظاهراً ممکن است که خواسته‌اند برای هر سال از عمر او کتابی قائل شوند، یا بعدد سوره‌های شریف «قرآن مجید» برای او سن و سال و تألیفات بیافرینند.

اما آثاری که مسلماً از عطار است: «تذکرة الاولیاء»، «اسرارنامه»، «الهی‌نامه»، «ناهدنامه»، «خسرونامه»، «دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات» مختارنامه، (= «مجموعه رباعیات عطار»)، «مصیبت‌نامه»، «منطق الطیر» و «ترهة الاحباب».

و آنچه از او نیست و بنام او مشهور شده است: «اشترنامه»، «بلبل‌نامه»، «سرنامه»، «ترجمة الاحادیث»، «جوهر الذات»، «خیاط‌نامه»، «سی‌فصل»، «کنز الاسرار»، «کنز الحقائق».

۱- رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی ج ۲ ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

شیخ بزرگوار، «فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن ابویعقوب اسحق بن ابراهیم، عطار کدکنی نیشابوری» بزرگترین شاعر و نویسنده عارف ایران در نیمه دوم سده ششم و اوائل سده هفتم هجری است. او را شاعر «عشق‌الهی» نام نهاده‌اند و سروده‌های وی را تازیانه سلوک گفته‌اند. در بزرگی وی همین کفایت میکند که مانند «حکیم سنائی غزنوی» از مقتدایان «مولانا خداوندگار جلال‌الدین محمد بلخی رومی» بوده است، و بدین ترتیب یکی از سه شاعر بزرگ عرفانی ایران است و نخستین شاعری است که بوسیله او فکر وحدت وجود در میان صوفیان تکامل پذیرفته.

در سال تولد و وفات او اختلافی نگفتنی در میان است. شادروان استاد «سعید نفیسی» درست‌ترین تاریخ را برای زادروز «عطار» ششم شعبان ۵۳۰ ه. ق = ۱۱۳۵ میلادی یا در حدود ۵۳۷ ه. ق = ۱۱۴۲ میلادی در قریه «کدکن» از اعمال «نیشابور» گرفت و تاریخ درگذشت وی را با برسنجیدن جمله اقوال با تابع از «عبدالرحمن جامی» و بسیاری از تذکره نویسان و ارباب تاریخ و سیر و دیگر قرائنی که از آنها بتفصیل سخن رانده است، سال ۶۲۷ ه. ق دانست و این سخن سالها مورد استناد ارباب تحقیق بود، ولی استاد اجل شادروان «بدیع الزمان فروزانفر» بنا بر وایت «ابن الفوطی» - (م / ۷۲۲ ه. ق) در جزء چهارم مجمع‌اللقاب که گفته است: «استشهد علی یدالتنار بنیشابور» سال ۶۱۷ ه. ق = ۱۲۲۰ میلادی را برای وفات او معتبرتر دانسته و این قول امروز قبول عام یافته است. برای بحث در احوال و آثار عطار در اینجا مجال سخن نیست، امان نظر و تحقیق را در حال و کار این طیب جسم و جان و دار و آفرین تن و روان باید بکتاب: «رساله جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری» از شادروان استاد «سعید نفیسی» و کتاب «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری» از شادروان استاد اجل «بدیع الزمان فروزانفر» و تاریخ ادبیات در ایران از استاد «دکتر ذبیح‌الله صفا» و دیگر آثار منتبعمانی از این دست رجوع کرد و این بنده همه این مآخذ را بتفصیل در بخش دوم آتشکده آذر ص ۶۹۸ تا ۷۰۱ فراهم داشته‌ام و در اینجا با برداشت دیگری که از آثار و افکار این شاعر صوفی نامدار در ظرف کوتاه مدتی تجدید خاطره با آثار

«لسان الغیب»، «مظهر العجائب»، «وصلت نامه»، «وصیت نامه»، «هیلاج نامه»، «مفتاح الفتوح»، «منصور نامه»، و «بیسر نامه» (۹).
 و این آثار قطعاً از کسان دیگری است که روزگاران مختلف زیسته و «عطار» تخلص داشته اند. با مطالعه آثار مسلم الصدور «عطار»، یقین میکنیم که او بی هیچ شک از شاعران و نویسندگان متفکر بزرگ صوفیان و از مردان نامدار تاریخ ادبیات و فرهنگ ایران است. کلامش ساده و گیرا و پرشور و شوق و عشق و ذوق است، و تاحدی زیاد فصیح و گویا و طبیعی و غالباً دور از الفاظ و ترکیبات مهجور و نامأنوس و پس از «سنائی» که در استحکام سخن عارفانه بی نظیر است، «عطار» دومین شاعری است که با زبان تمثیل، و بیان حکایات گوناگون، بلبل گویای بوستان تصوف اسلامی شده است و مورد عنایت خاص مرد نامداری چون «مولانا خداوندگار جلال الدین محمد مولوی» (م/۶۷۲ ه. ق) گردیده و از دید و دیدار او راهبر و راهنمای عاشقان قلمداد شده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم!

و از آنجا که سیر «عطار» در عالم معنی تا زمان خود او بر همه کس پیشی و پیشی گرفته بود، مولانا با تعبیری خاص او را روح عرفان و «سنائی» را چشم او گفته است.

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم!

یعنی: «عطار» هستی حیات است و جان حقایق است، و «سنائی» بینش است و بیداری، می بیند و می یابد، و هر چه «سنائی» می یابد، عطار در می یابد. نظیر همان تعبیری که برای «بوعلی» و «ابوسعید» ساخته اند. هر چه او (سنائی) می بیند این (عطار) می داند. و اما مولانا بدنبال ایشان می رود و بر همان راه است. در یک وجود دوجلوه مشاهدت «سنائی» و تحقیق «عطار» بظهور میرسد. اما آن اشراق و کشف در «مولانا» بی وجود «شمس تبریزی» تحقق نمی یافت. «تا راه بین نباشی کی راهبر شوی؟» «شمس» است که «پرده هایش پرده های او درید» و بقول «عبدالرحمن جامی» در «نفحات الانس»: «آن قدر اسرار توحید و حقایق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته، در سخن هیچ یک از این طبقه یافته نمیشود».

همچنین «تذکره الاولیاء عطار» که از نهایت لطافت و ذوق انگیزی، صرف نظر از معانی عالی عرفانی، به حقیقت از بهترین کتب در شعر منثور پارسی است و از شاهکارهای بی همتای ادب و عرفان فرهنگ ایران زمین است و پس از «کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان جلایی هجویری غزنوی» (م/۶۶۵ ه. ق) و ترجمه «طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی» یا «سلمی» بوسیله «خواجه عبدالله انصاری» (م/۴۸۱ ه. ق) و ترجمه رساله قشیریه (سده ششم ه. ق)

قدیمتر کتابی است در ذکر مقامات صوفیه و ذکر احوال نودوشش تن از اولیاء و مشایخ، ساده و دلکش و شیرین و خالی از تکلف؛ و اگر در مقدمه بیان احوال هر یک از اولیاء مشایخ چند جمله مسجع و آهنگین بسیاق بعضی از صوفیان چون «خواجه عبدالله انصاری» صاحب «رسائل» و «مناجات نامه» می آورد، بقیه مطالب کتاب به تعبیر استاد «دکتر ذبیح الله صفا»: «نثری بروانی آب و لطف نسیم صبا دارد».

دانش عطار

چنانکه از مطالعه آثار «عطار» بر می آید، وی مانند بسیاری از گویندگان سده های ششم و هفتم، مردی بوده است، مطلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و کلام و نجوم و صاحب احاطه بسیار بر علوم دینی از تفسیر و روایت و احادیث و فقه، و باقتضای شغل خود، بصیر در گیاه شناسی و معرفت و خواص ادویه و عقاقیر و آگاهی وی در مبادی طب قابل انکار نیست. اطلاعاتش از علم نجوم هم پذیرفتنی است و از آثارش بر می آید که بجل اسرار فلک و آگاهی از سیر چرخ و ستارگان عشقی داشته و در ستاره شناسی و نجوم کنجکاو بوده است.

عشق عطار، بحضرت رسول اکرم (ص) بسیار است. دریای عشق محمدی در جانش جوش میزند، ایمانش به پیغامبر گرامی اسلام از روی تقلید و کور کورانه نیست، حضرت محمد (ص) را مظهر تام و تمام حق و حقیقت میداند. چنانکه در «الهی نامه» اسرار تصوف و شعر را از زبان حال وی می شنود و مراحل سیر انفس را، که شامل حس و خیال و عقل و دل و جان است، از وی می آموزد. صدق اعتقاد و شدت ارادت شیخ را بحضرت سید کائنات از وصف و نعت و ستایشهای او در مقدمه مثنوی های جاویدان وی بخوبی میتوان دریافت. عقیده «عطار» اینست که: وصول او بر ازهای نهانی و توانایی اش بر بیان حقایق، بسبب پیوند و ارتباط معنوی اوست با حضرت رسالت. ولی این ایمان عاشقانه، هرگز «عطار» را از تأمل و تفکر باز نداشته است، بلکه او در عین حال مردی هوشمند و نکته یاب و ژرف نگراست. و بسیاری از مسائل را بدیده خرد دور بین دریافته و بمعیار عقل دوراندیش بر سنجیده و نقدهای دقیق کرده و خرده های شگرف برگرفته و چه بسیار که نظر خود را اغلب در حکایات دیوانگان یا بعبارت بهتر در داستانهای «مجانین عقلا» یا «عقلای مجانین» از زبان مردم شوریده باز گفته است.

در پیوستن «عطار» به طریقه صوفیان سخن بسیار است. اینکه درویشی دلریش با مرگ ارادی خود در داروخانه وی، او را بسیر سلوک عارفانه کشیده، یا او یسی بوده، یا طریقه «نجم الدین کبری» (م/۶۱۷ ه. ق) گرفته و از دست خلیفه او،

۲ - با کاروان حله از دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ۸۷.

«شیخ مجدالدین بغدادی» (م/۶۰۶ هـ . ق) خرقه یافته یا چنانکه از آثار او پیداست ، به « شیخ ابوسعید ابوالخیر » و شیوه او دلنمودگیها پیدا کرده است . «فصیحی خوافی» صاحب «مجمل» او را ازسلسله همین «پیرمهنه» شمرده و خود او نیز در وصف حال خویش قصیده‌یی دارد که برای درك احوال درونی وسیر او درمدارج سلوك دارای اهمیتی فراوان است . «عطار» دراین قصیده خودرا مستفید از روحانیت « شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر مبهنی » معرفی میکند و معتقد است که هر دولت که یافته از او یافته است :

آنچه در قعر جان همی یابم

مغز هر دو جهان همی یابم

آنچه بر رست از زمین دلم

فوق هفت آسمان همی یابم

در رهی اوفتاده‌ام که در او

نه یقین ، نه گمان همی یابم

روز پنجه هزار سال آنجا

همجو باد وزان همی یابم

غرق دریا چنان شدم که در آن

نه سر و نه کران همی یابم

گاه گاهی چو با خودم آرند

جای خود لامکان همی یابم

آنکه پهلوی سود با موری

این دمش پهلوان همی یابم

گرتو گویی که «من نیم» : خودرا

با تو همدستان همی یابم

جان من زان چنین توانا شد

که تنی ناتوان همی یابم

ز غم حق که هر دم افزون باد

دل و جان شادمان همی یابم

چون نیم در سبب ، چرا گویم :

«شادی از زعفران همی یابم» ؟ !

گاه خود را چو مور می‌بینم

گاه پیل دمان همی یابم

گاه سر را بنور دیده سر

برتر از هفت خان همی یابم

پای جان بر ثری همی بینم

فرق بر فرقدان همی یابم

چون پری گوشه‌یی گرفتیم ، از آنک

مردم از دیدگان همی یابم

تا گل دل ز خاوران بشکفت

همه دل بوستان همی یابم

طرفه‌خاری که عشق خود گل اوست

در ره «خاوران» همی یابم

از دم «بوسعید» می‌دانم

دولتی کاین زمان همی یابم

از مدهای او بهر نفسی

دولتی ناگهان همی یابم

دل خود را ز نور سینه او

گنج این خاکدان همی یابم

تا که بیخویش گشته‌ام من از او

خویش صاحب‌قران همی یابم

همچنین تصویر «عطار» از « حسین بن منصور حلاج »

(م/۳۰۹ هـ . ق) و « شیخ صنعان » یکی از تردیکتترین

تصویرهاست از شخص خود او و مثنوی‌های «منطق‌الطیر»

و «مصیبت‌نامه» هردو تشریح مکتب سیر و سلوکی است که

«عطار» برای بدست دادن سرمشق رهبری بدست داده و هدف

عالی خودرا در راه تصوف عاشقانه ، که از بنیان‌گذاران

آن بوده است ، بیان کرده . در اینجا برای اینکه مسأله

«منطق‌الطیر» در نقش رهبری روشن شود ، باید مسأله رهبری

را برای «مردم ایران» ، پس از روی کار آمدن «بنی‌امیه»

و «عباسیان» ، ضربه‌هایی که از ستم‌پیشگی آنها بر بسیاری

از کشورهای مسلمان ، خاصه «ایران» وارد آمد ، در نظر

بیاوریم ، و بحث اصالت عقل را در اسلام در «راسیونالیسم»

(= مذهب عقل) «معتزله» مطالعه کنیم^۳ و نگرش شیعه را در

«اصول کافی محمد بن محمد کلینی» (م/۳۲۹ هـ . ق) مورد

تأمل قرار دهیم . چرا که وحی تسلیم محض است و عقل مورث

اعتراض بروضع موجود . «معتزله» درحقیقت ایده‌اولوژی

نویسان عصر «عباسی» بودند ، چنانکه مرجئه . «ایده‌اولوژی»

دهندگان عصر «بنی‌امیه» و «واصل بن عطا معتزلی» در «امالی

صدوق» شاگرد «اهل بیت علیهم‌السلام» قلمداد شده است .

«فارابی» رساله‌یی «فی معانی‌العقل»^۴ دارد و با آوردن «حدیث

جامع عقل» از قول حضرت «امام محمد باقر» (ع) مفاد و ماحصل

مهمترین آیات قرآنی را در این زمینه بازگو میکند و همین عقل

اعتراض‌انگیز است که در کلام معتزله و شیعه با روش نایبکاران

به‌ستیزجویی برمیخیزد و سخنانی این چنین بر سر زبانها می‌افتد

که حیا و دین بدنبال عقل می‌روند . و بطور کلی شیعیان از

کسانی هستند که پیروی عقل کرده‌اند ، بشرطی که دین را

تأیید کند و گرنه وسوسه شیطان است . این نهضت در

«راسیونالیسم» بدنبال تعیین رهبر است . این رهبر در شیعه

۳- سیر فلسفه در ایران ص ۷۶ و ۷۹ .

۴- مقاله فی معانی‌العقل طبع لیدن در مجموعه «الثمرات المرضیة فی بعض الرسائل الفارابیة» .

«امام مفترض الطاعة» و در فلسفه «حکیم» است و فرضیه «فیلسوف شاهی» را که «فارابی» از «افلاطون» گرفته است در «مدینه فاضله فیلسوف» تبیین و توجیه میکند و این همان هنگام است که شیعیان اسماعیلی در «مصر» به تشکیل حکومت مستقلی پرداخته‌اند و سامانیان متمایل به تشیع در شرق ایران پادشاهی بزرگ ترتیب داده، بحث اصالت عقل در آثار «معتزله» و «فارابی» و «اصول کافی» و شکایت از زمانه و دستگاه جور مسلط بر مردم، زمینه‌هایی است که يك اعتراض و واکنش سخت را در دوره‌های بعد برمی‌انگیزد؛ تا جایی که کمتر از چهل سال پس از مرگ «عطار» دستگاه خلافت عباسی بوسیله وراهنمایی دانشمند و سیاستمداری شیعی چون «خواجه نصیرالدین طوسی» (م/ ۶۷۲ ه. ق) برمیافتد و بآن همه خود کامگیها و دین را دست‌آویز ساختن و باطل را بجای حق کشیدن، دست‌کم بدان صورتی که بود، پایان می‌بخشد.

بطور کلی دانایان و عقلای قوم، در سده‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم هجری، شکایت از زمان و ستیز با وضع موجود را پیشنهاد خاطر خود ساخته‌اند، ولی بیشتر این شکایت‌ها مربوط به متفکران شیعه است و منصفه که اکثریت روشن‌بینان آن روزگار را تشکیل میداده‌اند.

شکایت «امام محمد غزالی» (م/ ۵۰۵ ه. ق) از روزگار و زمان، در «احیاء العلوم» و «کیمیای سعادت» خود شبیه است با «اصول کافی» و اندیشه‌های «فارابی» در شکایت از زمان و روزگار، و همین مباحث است که بوسیله «رساله‌تشریحیه» و «بالاخص اسرار التوحید محمد بن منثور» و «تذکره الاولیاء» و «منطق الطیر» «عطار» در پرخاش با دین بدنیافروشان بزبان خواص افتاده است و بگوش همگان رسیده. اوج این اندیشه در «احیاء العلوم غزالی» است و آنجاست که بازگشت به صدر اسلام و دوری از تجمل و ریا و پرهیز از دو رویی و ستم‌پیشگی را آرزو میکند، چنانکه «فارابی» نیز در «مدینه فاضله» توجه بآینده دارد. اما تصوف عاشقانه «عطار» هدف را در خود میجوید و در آینده بسیار نزدیک به زمان حال ثمربخش می‌خواهد. همچنانکه در سده هفتم هجری «مولانا جلال‌الدین» (م/ ۶۷۲ ه. ق) فرمود:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
تو مگر خود مرد صوفی نیستی؟ هست را از نسبه خیزد نیستی!

شیعه هم در آینده نزدیک در انتظار «حضرت مهدی قائم» (ع) است که مفترض الطاعة است و منتخب منصوص و معصوم و دانش و قدرتش و خون و نژادش با همه انسانها فرق دارد و از همگان برتر و بالاتر است و چون ظهور یابد جهان را یکسره پراز عدل و داد میکند. — اما صوفی میگوید: ناظهور «مهدی برحق» هدایت به حقیقت را در خود بجوی. «پس بهره‌دهی ولیی قائم است...»

انسان اگر خود را بشناسد، خدای خود را شناخته است، بشر بنده و برده نیست، عاشق خدا و فرمانروای ملک و ملکوت است.

پیر عشق تست، نی ریش سفید
دستگیر صد هزاران نا امید
عشق صورتها بسازد در فراق
تا مصور سرکشد وقت تلاق...

که منم آن اصل اصل هوش و مست
بر صور عکسی ز حسن ما بدست
پرده‌ها را این زمان برداشتم
حسن را بی واسطه بفراشتم

زانکه بس با عکس من در بافتی
قوت تجرید ذاتم یافتی
چون از این سو جذب من شد روان
او کشی را می‌نبیند در میان

مغفرت می‌خواهد از جرم و خطا
از پس آن پرده از لطف خدا
چون زسنگی چشمه‌یی جاری شود
سنگ اندر چشمه متواری شود

کس نخواند بعد از این او را حجر
زانکه جاری شد از آن سنگ و گهر
کاسه‌ها دان این‌صور را و اندر او
آنچه حق ریزد، بدان گیرد علو

بدین روی تصوف عاشقانه برای بشر اعاده حیثیت میکند، که خود با کوشش و مجاهدت میتواند به حق و حقیقت راه یابد. این «منطق الطیر عطار» شورای انقلاب پرندگان است. تا پدید آمدن این اندیشه طیران بشریت، انسان در کشف معضلات و راهنمایی‌جستن‌ها، از تمثیلات زمینی سود می‌جست و شواهد «کلیله و دمنه» و «مرزبان‌نامه» که بسیار وقتها نیز مورد عنایت «عطار» و دیگر عارفان چون او از جمله «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی» قرار گرفته است، در این هدایت‌جویی‌ها او را دست‌آویز می‌آمد. اما «منطق الطیر»، انسان را به مرغ تشبیه میکند و پیش‌آهنگ مضمون بیت مشهور «سعدی» در بیشتر از نیم‌قرن بعد است که:

طیران مرغ دیدی، توز پای بند شهوت

بدر آی تا ببینی طیران آدمیت.

آن وقت مرغان، بسوی هدهد راهنما، که در حقیقت تمثیلی از خود «عطار» و جامعه مشتاق به هدایت برای رهایی از بندهای تقلید و تعصب و انقیاد در بندگی است، می‌شایند. ولی رهبر بدین نزدیکی و زودپایی نیست، بلکه در پشت «کوه قاف» است. برای انتخاب مردان راه در میان رهبر جوان آزمایشها

باید. و اینجا «عطار» است که انسانهای عصر خود را تحلیل میکند و صفات آنها را در سبیل‌های: «بوتیمار»، «موسبجه»، «طوطی»، «کبک»، «باز»، «درآج»، «عندلیب»، «طاووس»، «تندرو»، «قمری»، «فاخته»، «همای»، «کوف» و «صعوه» با ذکر تمثیلهای بازگو میکند و کمبودهای ایشان را یک‌یک بازمینماید، نازش‌ها را بذکر مقام و موقعیت و منصب و قابلیت با داستان «پیر صنعتان» که محک کامل انسان‌شناسی است، سراسر از میان بر میدارد و آن‌گاه دلباختگان راه حقیقت را از هفت‌خوان سیروس لوك: «جستجو و طلب»، «عشق»، «معرفت»، «استغنا»، «توحید»، «حیرت»، و «فنا» میگذراند و بدانه‌ها نشان میدهد که سی مرغی که از این منازل گذشته‌اند، همان سیمرغی است که در قاف حقیقت مسکن و مأوی ساخته و سیر عملی عرفانی «انا لله وانا الیه الراجعون» این است که شیخ با کومک روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که در «شرح نهج البلاغه» ج ۴ ص ۵۴۷ منسوب به حضرت امیر علی (ع) و با تعبیر «اذا عرف نفسه» جزء احادیث نبوی آمده و پیش بسیاری از محدثان از احادیث موضوع است، آن‌را با تمثیلاتی دقیق و مباحثی شورانگیز برهانی کرده است.

آفتاب قربت از پیشان بتافت

جمله را از پرتو آن جان بتافت

هم ز عکس روی سی مرغ جهان

چهره سیمرغ دیدند از جهان

چون نگه کردند این سی مرغ زود

بی شک این سیمرغ آن سی مرغ بود

در تحیر جمله سرگردان شدند

باز از نوعی دگر حیران شدند

خویش را دیدند سی مرغ تمام

بود خود سی مرغ سیمرغ مدام

چون سوی سیمرغ کردند نگاه

بود این سی مرغ این، کاین جایگاه

ور بسوی خویش کردند نظر

بود این سیمرغ ایشان را دگر

ور نظر در هردو کردند سی مرغ

هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم

بود این یک آن و آن یک بود این

در همه عالم کسی نشنود این . . .

کشف این سر قوی درخواستند

حلّ مایی و توی درخواستند

بی‌زبان آمد از آن حضرت جواب

کآینه‌است این حضرت چون آفتاب

هر که آید خویشان بیند در او

جان‌وتن هم جان‌وتن بیند در او

تمام این مسأله، در «فلسفه ادیان و مکتب‌های فلسفی‌هند» چاپ دانشگاه تهران آمده است و بدانجا رجوع باید کرد.

سیر مرغان در «منطق الطیر» سیر از خود بخود است. همانند «نظریه انشتین» که میگوید: خط مستقیم وجود ندارد، و هر کس از هر جا حرکت کند بهمانجا میرسد. البته این نظریه با دید و دیداری که در عرفان برای سالک مجرب کار آزموده روی مینماید، رسیده‌تر و برکاتر است.

«عطار» در این بازگشت بخود، پیرو این اصل صوفیانه است که اتحاد نفوس جزئی تشکیل نفس کلی میدهد و نتیجه «فنا فی الله»، «بقاء بالله» است و این نظیر همان اصلی است که بوسیله «ژان ژاک روسو» در کتاب «پیمان اجتماعی» (Contrat Social) مطرح میشود. که وقتی اراده‌های فردی تبدیل به اراده‌های جمعی شود، نتیجه ثمر بخش‌تر است. زیرا فرد در جمع محو میشود و تحت چتر حمایت اجتماع درمیآید. نفس جزئی فانی در خدا میشود و بوسیله خداوند که مظهر نفس کلی است، پایدار می‌ماند و حیات باقی می‌یابد. باین ترتیب «مکتب عرفان عشق» در «منطق الطیر» با وجود خود میرسد و با این اصل است که «عطار» ملتی اندیشه‌گر و متفکر و راه‌بین و کاردان میسازد. اگر گاهی نیز در میان آیات بلند و عالی‌او اشعاری سست می‌یابیم، از این بابت است که همگان دریابند. زیرا معلمان اجتماعی بزبان قوم سخن می‌گویند: «وما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه...»^۱ و این صوفیانی که زبان فارسی را که در برابر زبان تازی شکسته میشد، با سروده‌های خود نیرومند ساخته‌اند و آن‌را بمیان مردم برده دست‌افزار فهم و درک ایشان گردانیده‌اند.

اگر نقش آفرینی‌های فرخی و عنصری و منوچهری و معزی و انوری و ظهیر قاریابی و خاقانی و همانندان ایشان را در آثار «عطار» کمتر می‌بینیم، از این بابت است که «عطار» برای مردم بزبان گورکن و امثال او سخن می‌گوید. شما از پیوندینه «سگ‌نفس»، خارج از مباحثی از لون مباحث «عطار» چه زیبایی میجوئید؟! ولی در نظام سوسیالیست امروز می‌گویند: «زیبایی در زبان وحشی و زبان عامه مردم است». بقول «مولانا»:

تو مبین زافسون عیسی حرف و صوت

آن بین کر وی گریزان گشت موت!!

پس «عطار» حق داشته‌است که این «مانیفست» (بیانیه - قطع‌نامه - اعلامیه) را با توجه بزبان مردم و همه‌فهمی ایشان بقلم آورده و الا جای جای درسرخ‌او نشانه‌های تتبع عظیم‌وی در آثار و سخنان اساتید و بزرگان ادب چون: «رودکی»، «عنصری»، «استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی»، «فرخی»، «انوری»، «خاقانی» و «نظامی» پیدا است. و گاه در رقت و لطافت و حسن‌بیان از بسیاری از اساتید شعر نیز بهتری و برتری میگیرد. اگرچه تشریح‌های او در «تذکره الاولیاء»

۶ - قرآن مجید سوره شریف ۱۴ (ابراهیم) آیه مبارک ۴.

از بهترین شاهکارهای نثر زیبا و پیراسته زبان فارسی است . اینجاست که موفقیت آثار «عطار» آشکار میشود . وی اگرچه پس از «سنائی» است و با شاعری و استادی «سنائی» در سخنوری بر نمی‌تابد و هرگز در سخنش جزالت و استحکام او را ندارد ، اما موفق‌تر و مشهورتر شده است . چراکه «سنائی» کوشیده است تا رسالت خود را در گسترش افکار عرفانی بزبان فاخر شعر آغاز کند ، ولی هنوز در دژ استوار سخن‌شهر بند لفظ و ترکیب است و بسیار وقتها تقلید اساتید فن را در سخنوری ترجیح میدهد . ولی «عطار» با زبان مردم‌پسند خود ، این افکار عالی عرفانی را بوجهی قبول‌عام یابنده بیان کرده و «مولانا جلال‌الدین» با نزدیکی به شیوه او آن را بتمامی رسانیده است و جامع و کامل کرده . «مولانا» هم بقول خود در بند لفظ نمانده و معنی را برداشته است .

در «تصوف عشق» و «حرکت بازگشت بخود» ، در این حلقه سه‌گانه ، «عطار» با زبان مردم بیشتر از «سنائی» و «مولانا» آشنایی یافته و خوی‌گر آمده است . چنانکه گفته‌اند : «سنائی» اشراف‌منش اندیشه‌وران و «عطار» بازاری ایشان و «مولوی» یگانه‌بی است که قطیبت و مرجعیت را بهمه حال حفظ میکند و آنچه او بر زبان شارحان انداخته است ، «عطار» در میان مردم آورده .

بروایت «مناقب‌العارفین افلاکی» : «مولانا» وقتها میگفت : « هر که سخنان عطار را بجد بخواند ، سخنان «سنائی» را فهم کند و هر که سخنان «سنائی» را باعتقاد تمام مطالعه کند ، کلام ما را درک نماید .

با این همه میناگری‌ها و کیمیا‌آوری‌ها و دقت‌نظرهای «عطار» در «منطق‌الطیر» و دیگر آثار او فراوان است . «ایاز» در بندگی قیام میکند و با یکدلی و عشق رهبر میشود . و چون محمودی را که از محبت انسانی او فیض‌ها برده است ، در پی خود میکشاند ، البته با عشقی که «عطار» بدان رنگ و جلای عارفانه داده است . پیشرفت «ایاز» در جهان‌رهبری با حسب و نسب و مدرسه رفتن و درس خواندن نیست ، بلکه از عشقی است که در خود یافته . زیرا عشق را با تأیید و هدایت ربانی باید در خود جستجو کرد و از خود بدست آورد . در «مکتب‌عرفان عطار» روابط انسانی مؤسس بر محبت و دوستی که رابطه عاطفی است آمده و منشأ عواطف روحها و جانها گشته است .

در اینجا لازم می‌یابیم که چند بیت دیگر از همان قصیده «عطار» که پیش از این در صدر مقال آوردم ، برای بهتر روشن شدن بیان و نشاط خاطر خوانندگان ارجمند بیاورم و سپاسگزار صبر و حوصله بسیار همه بزرگواران باشم :

چون ز يك قالبند جمله خلق همه يك خاندان همی یابم
از ازل تا ابد هر آنچه برفت جمله يك داستان همی یابم
جمله يك رنگ و او ندارد رنگ این به عین عیان همی یابم

رخش دل را که جان سوار بر اوست
عقل برگستوان همی یابم
مرغ جان را که علم دانه اوست
از دو کون آشیان همی یابم
عقل را آستین بخون در ، غرق
سر برین آستان همی یابم
هر سبک روح را که اخلاصی است
قیمت او گران همی یابم
هر صناعت که خلق میورزند
دانه دام نان همی یابم
اهل بازار را ز غایت حرص
پیر بازارگان همی یابم
خلق را در امور دنیاوی
زیرک و خرده دان همی یابم
رفت نسل «کیان» ، کتون بنگر
تا کیان را «کیان» همی یابم؟!
بر سر یوسفان کنعانی
دو سه گرگی شبان همی یابم
زندگان ، مردگان بی‌خبرند ؛
مردگان ، زندگان همی یابم !!
زنده پوشان لاابالی را
شاه خسرو نشان همی یابم
بود و نابود ما که پنداری است
حکمت جاودان همی یابم
ذره‌های جهان بعرض خدای
پایه نردبان همی یابم
رخش فکرت که رستم جان راست
با فلک هم‌عنان همی یابم
شمع جانهای عاشقانش را
نوربخش جنان همی یابم
دل ذرات هر دو عالم را
عشق يك دلستان همی یابم
زرد رویان در گه او را
روی چون ارغوان همی یابم
در تماشای او که اوست همه
دو جهان کامران همی یابم
هر که سودی طلب کند به از او
همه کارش زیان همی یابم
رهبر و راه و راهرو همه اوست
من بدین صد بیان همی یابم !
شعر «عطار» را که نور دل است
زیور شعریان همی یابم